

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال بیستم، دوره جدید، شماره 7، پیاپی، 77، پاییز 1389

مواضع خواجه نصیرالدین طوسی در قبال یورش هلاکوخان به ایران

محسن بهشتی سرشت¹

چکیده

یورش مغول، نخبگان و توده‌های جامعه اسلامی را با آزمون بزرگی روبرو کرد که از پذیرش ایلی (تسلیم شدن) تا مقاومت را دربرمی‌گرفت. هر چه از زمان یورش‌های اولیه می‌گذشت، به همان نسبت روحیه مقاومت جای خود را بر ایلی می‌داد. خواجه نصیرالدین طوسی از جمله نخبگانی بود که در آخرین یورش هدایت‌شده از دربار مغولستان در معرض این آزمون قرار گرفت. این مقاله در صدد تبیین و تحلیل مواضع خواجه در قبال یورش هلاکو و چرایی آن است که با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی بدان پاسخ دهد و بر این فرض استوار است که او، علی‌رغم ادعای برخی منابع، نقشی در حمله نداشت اما در سقوط خلافت و فروگرفتن خلیفه موثر بود و از راه ارتباط سازنده با مغولان توانست جان شیعیان بغداد را حفظ کند. سخت‌گیری‌های خلیفه علیه شیعیان، ضعف مدیریت او و

1. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

تاریخ دریافت: 88/3/7 تاریخ تصویب: 89/8/16

فساد سیاسی گسترده در مرکز عالم اسلام خواجه را به این نتیجه رسانده بود که همکاری با یورش مهارناشدنی می‌تواند از تبعات پیش‌بینی‌ناپذیر جلوگیری کند. از این رو، همکاری محدود و مشروط او با مغولان برای جلوگیری از تخریب ایران و نابودی شیعیان و عالمان بود. حفظ و تداوم - بخشی فرهنگ و تمدن اسلامی مدیون تشخیص و رفتار مداراگرایانه افرادی چون خواجه نصیرالدین طوسی است

واژه‌های کلیدی: خواجه نصیرالدین طوسی، هلاکو، ایلخانان، خلافت

عباسی

مقدمه

از آنجا که خواجه نصیرالدین طوسی (598-672 ه.ق.) در واقعه سقوط خلافت عباسی به دست مغولان (656 ه.ق.) حضور داشت، نقش وی در آن حادثه تاریخی در آثار و تألیفات مسلمانان سنی و شیعه کنکاش و تحلیل شده است. به طور کلی، می‌توان دیدگاه مورخان و صاحب‌نظران را در این زمینه به دو دسته تقسیم کرد: مورخانی که رویکرد مثبت به نقش در حمله به بغداد و نابودی خلافت دارند؛ مانند جوینی، خواجه رشیدالدین همدانی، میرخواند و دسته دیگر از همکاری خواجه نصیر به تلخی نام برده و اقدام وی را محکوم کرده‌اند. از میان فقیهان مخالف خواجه، تندترین نوشته از آن ابن تیمیه (وفات، 828) فقیه مشهور حنبلی است. وی در کتاب منهاج‌السنه النبویه مطالبی را به خواجه نصیر نسبت می‌دهد که همان مطالب، بعدها، پایه حملات مورخین بعدی به خواجه نصیر و حتی شیعیان شده است. این تیمیه، خواجه نصیر را فردی مشرک، صائبی مذهب، تارک‌الصلوه و... معرفی نموده است (ابن تیمیه، ص 2/99).

از میان شیعیان می‌توان به اثر قاضی نورالله شوشتری (وفات، 1919 ه.ق.) اشاره کرد. وی که یک شیعه متعصب بود، نزدیک به چهارصد سال پس از آن واقعه خواجه نصیرالدین را به - دلیل آوردن مغولان به بغداد می‌ستود و چون معتصم، آخرین خلیفه عباسی را فردی فاسد می -

دانست، عمل خواجه را در سرنگونی خلیفه عین صواب می‌دانست (شوشتری، 1575: 2/404)،
295). خوانساری، دیگر نویسنده شیعه قرن سیزدهم هجری و صاحب کتاب *روضات الجنات*،
که در دوره قاجار می‌زیست، از موضع تعصب شیعی و لابد در پاسخ به حملات ابن تیمیه نقش
خواجه را در سقوط خلافت مؤثر و مؤید دانسته و از کشته شدن خلیفه جانب‌داری
کرده است (خوانساری، 9405: 005).

درباره نقش خواجه نصیرالدین طوسی در حمله مغول به بغداد و همکاری با آنان،
تحقیقاتی نیز صورت گرفته که تفاسیر و تحلیل‌های مختلفی را در پی داشته است. مقاله عبدالهادی
حائری با عنوان «آیا خواجه نصیر در سقوط بغداد نقش داشته است» بر سایر تحقیقات تقدم دارد.
حائری پس از بررسی منابع اظهار می‌دارد که وی نقشی در سقوط بغداد نداشته است (حائری،
1368: 107). همچنین منوچهر مرتضوی در کتاب *مسائل عصر ایخانان* در تحلیلی مختصر
درباره نقش خواجه نصیر در سقوط بغداد تردید دارد و معتقد است در صورت پذیرش، این فرض
نیز جزء عوامل فرعی محسوب می‌شود (مرتضوی، 1370: 23). شیرین بیانی در کتاب *دین و*
دولت در ایران عهد مغول در مورد نقش خواجه نصیر در سقوط بغداد سکوت کرده است و تنها
نقش ثانوی خواجه را در احیای فرهنگ ایرانی و مذهب تشیع ستوده است (بیانی، 1371: 404 °
2/400).

نگارنده مقاله بر این باور است که خواجه نه تنها در حمله به بغداد نقشی نداشته، بلکه در
جریان حمله در صدد برآمده هم‌کیشان خود را از قتل عام نجات دهد. یکی از برنامه‌های راهبردی
مغولان، هجوم برای فتح بغداد بود که در پی توقف متصرفاتشان طراحی و اجرا شده بود و محتوم
و قطعی بود. نه خواجه و نه هیچ‌یک از علمای شیعه طراح حمله به بغداد نبودند، بلکه منکوقاآن
قراقوروم طرح حمله را در قوریلتنای تصویب کرد. از سوی دیگر، اسارت و در اختیار قرار گرفتن
خواجه نصیر توسط هلاکوخان امری از پیش برنامه‌ریزی شده بود که به دستور فرمانروای مغول
(منکوقاآن) اجرا شده بود. آگاهی خواجه نصیرالدین از ناکارآمدی و فساد دستگاه خلافت چه به
عنوان فقیهی شیعی و چه در دوران اقامت در قلاع اسماعیلیه، که تبلیغات ضد خلافت را پیگیری

می کردند، موجب شکل گیری دیدگاه ضدعباسی در او شده بود، به گونه ای که با سقوط بغداد همدلی داشت. حضور جبری خواجه نصیرالدین در میان لشکریان مغول وی را بر آن داشت تا با بهره گیری از ظرفیت های علمی و توانمندی فکری و هوشی، نقش تاریخی خود را در حساس ترین شرایط تاریخی جهان اسلام در حفظ و تداوم میراث اسلامی - ایرانی از مسیر تعامل فاخر و سازنده با مغولان ایفا نماید.

هجوم مغول و واکنش های اولیه

ابن اثیر، مورخ شهیر قرن هفتم هجری از هجوم مغولان به قلمرو اسلامی به «الفتنه الکبری» یاد کرده است (ابن اثیر، 1551: 26/125). این هجوم نه تنها سه نهاد قدرتمند جهان اسلام (عباسیان، خوارزمشاهیان و اسماعیلیان) را از میان برداشت، بلکه یکی از موانع و دلایل اصلی انحطاط و عقب ماندگی مسلمین را نیز، در قرون بعدی، برطرف ساخت.

پرداختن به نقش سه نهاد قدرت در مواجهه با تهاجم مغولان و تعیین سهم هر یک در آن فاجعه، موضوع بسیار مهمی است که باید جداگانه به آن پرداخت. رقابت و مخاصمت بین عباسیان و خوارزمشاهیان به آنجا رسید که خلیفه عباسی الناصرالدین الله خواهان نابودی خوارزمشاهیان توسط مغولان شد (میرخواند، 1338: 5/88). وی با ارسال رسولانی به پایتخت مغولان رسماً از چنگیز (تموچین) خواست که به خوارزم حمله کند و از سوی دیگر، سلطان محمد خوارزمشاه در پاسخ به پیام صلح و روابط تجاری چنگیز، نابخردانه، نزدیک به 450 نفر از قافله مغولان را قتل - عام کرد (رشیدالدین، 1362: 1/341). چنین بود که حمله گسترده مغولان در سال 616 هـ.ق. به رهبری چنگیز، مناطق وسیعی از قلمرو جهان اسلام را آماج حملات خشمگینانه مغولان قرار داد.

طبق گزارش های تاریخی، اولین دژ مقاومت یعنی خوارزمشاهیان، در حالی که خود را بی نیاز از حمایت علما و نهاد دین دید و پیشنهاد شیوه های دفاعی شیخ شهاب الدین خیوقی را با نظر امیران نظامی رد کرد (ابن اثیر، 1551: 26/134-155)، مردم بی دفاع چاره ای جز پناه بردن به علما و نهاد دین در خود ندیدند. شیخ شهاب الدین در نساء مردم را به مقاومت فراخواند و فراریان از خوارزم و ماوراءالنهر، همین که شنیدند شیخ در نساء اقامت گزیده، به این شهر روی آوردند.

میراث گران‌سنگ تمدن اسلامی و تمامی دستاوردهای علمی و فرهنگی که مسلمین در طول شش قرن فراهم آورده بودند، در معرض نابودی قرار گرفت. تهاجم اول مغولان با مرگ چنگیز پایان یافت؛ در حالی که مواضع سه جریان بارز و متمایز از یکدیگر را در میان طیف وسیعی از علمای آن عصر که بیشتر به مذهب تسنن تعلق داشتند در برابر تهاجم مغولان مکشوف ساخت: دسته اول گروهی بودند که از همان ابتدا دفاع مسلحانه را تجویز کرده و فتوای جهاد و مقاومت در برابر مهاجمین کافر صادر کردند. شیخ شهاب‌الدین خیوقی و شیخ نجم‌الدین کبری از عرفای معروف آن دوران فتوا صادر کردند و چنین گفتند: «قوموا بسم الله فقاتلوا فی سبیل الله»؛ به پا خیزید و در راه خدا جهاد کنید. آن دو در پی مقاومت خود به شهادت رسیدند (میرخواند، همان، ج 5: 85؛ نوایی، 3). دسته دیگری از علما، مقاومت مسلحانه را نه تنها کارساز ندیدند، بلکه آن را عاملی تشدید کننده در حملات بی‌رحمانه مغولان دانسته و به تسریع نابودی میراث اسلامی نزدیک‌تر یافتند. این عده با توجه به اصول و ویژگی‌های جنگاوری مغولان چاره را در «اظهار ایلی کردن» و تسلیم شدن در برابر آنان دیدند؛ زیرا آنان پایبند به این اصل بودند که در صورت اظهار ایلی کردن، شهرها و مردم از حملات و خرابی‌ها مصون و محفوظ خواهند ماند. وساطت بدرالدین قاضی‌خان، حاکم شرع بخارا و قاضی شهر نسا، قاضی شمس‌الدین در شهر سرخس و همچنین علمای هرات، همگی، موجب شد بخش‌های مهمی از مناطق مذکور و جماعت مسلمانان از کشتار و غارت در امان بمانند (اقبال آشتیانی، 1364: 52). دسته سوم در گزارش‌های نادری از مورخین دیده می‌شوند؛ این دسته حضور مغولان را در تسویه حساب‌های مذهبی مغتنم شمرده و از آنان در دفع و حذف رقبای مذهبی سود بردند. مغولان در دامغان نیمی از مردم حنفی مذهب را به فتوای علمای شافعی قتل عام کردند و نیم دیگر را به جرم خیانت به همشهریان خود از بین بردند (همان، ص 7). این حکایت در ری و قم نیز اتفاق افتاده است و جماعتی از رافضیان (شیعیان) و پیروان سایر مذاهب اسلامی به توصیه رهبران دینی به قتل رسیدند (میرخواند، 1337: 5/97). از مرگ چنگیز (626 ه.ق.) تا حمله هلاکو (654 ه.ق.) 28 سال گذشت. در این مدت، مغولان به بخش‌های وسیعی از مناطق شرقی خوارزمشاهیان دست یافتند و بخش عمده ایران در نواحی مرکزی و غرب در دست ایرانیان باقی ماند و حتی بخشی از خراسان نیز در دایره نفوذ ایرانیان باقی ماند.

حکومت خوارزمشاه فرو ریخت و نوبت تصرف قلب جهان اسلام یعنی بغداد رسید. مأموریت هلاکو خاتمه دادن به قدرت نهایی دو مرکز بود: اول حکومت پانصد ساله عباسیان و دوم فروپاشی اسماعیلیان (رشیدالدین، همان، 1362: 2/685).

خواجه نصیرالدین طوسی و تهاجم مغولان

خواجه نصیرالدین طوسی از علمای پرآوازهٔ قرن هفتم هجری در آستانهٔ هجوم هولاکو در حصر اسماعیلیان در قلعهٔ الموت به سر می‌برد. وی دانشمندی جامع الاطراف بود که از علوم مختلف و رایج در آن زمان بهره‌ها برده بود و به عنوان یک فیلسوف و ریاضیدان و منجم، نه تنها در بلاد اسلامی، بلکه در پایتخت مغولان (قراقرم) نیز شناخته شد و حرمت بالایی داشت (همان، 818). بنابر گزارش مورخین به هلاکو سفارش شده بود که با سقوط قلاع اسماعیلیه و آزادی خواجه نصیرالدین از علم و دانش و نبوغ او در مقام مشاور استفاده نماید (شبانکاره‌ای، 1363: 242). در این نگارش، خواجه نصیرالدین، پرچمدار دستهٔ چهارم علما در مواجهه و تقابل با مغولان، مورد توجه قرار گرفته است. نقش وی در یکی از پرمخاطره‌ترین دوران اسلامی؛ یعنی هجوم گستردهٔ قومی کافر و بدون فرهنگ و تمدن به قلمرو اسلامی و دستگاه خلافت ناتوان و فرسوده بسیار حساس و سرنوشت‌ساز بود؛ زیرا از دست دادن همهٔ ذخایر فرهنگی و علمی و نابودی نهادهای تمدنی و دانشمندان بزرگ جهان اسلام پیش‌بینی می‌شد. در حالی که روش‌های گذشتهٔ علما یعنی مقاومت مسلحانه و یا تنها اظهار ایلی کردن، کافی و وافی به مقصود (حفظ میراث اسلامی) نبود، خواجه نصیرالدین روش دیگری اتخاذ نمود و آن نفوذ و رخنهٔ علمی و معنوی به هرم قدرت مغولان و قرار گرفتن در جایگاه‌ها و مناصب مهم سیاسی و اجرایی بود. این روش، نه تنها افسار گسیختهٔ مغولان را به چنگ آورد و آنان را از تخریب وسیع و نابودی شهرها و به‌خصوص قتل عام دانشمندان باز داشت، بلکه با درایت و تدابیر کامل به حفظ میراث گذشته و توسعه و تقویت نهادهای علمی همچون حفظ کتابخانهٔ بغداد و حفظ جان دانشمندانی همچون ابن ابی‌الحدید و صدها دانشمندی همت گمارد که آنان را در مراغه جمع آورده بود. تأسیس رصدخانهٔ عظیم مراغه و دانشگاه جنب آن نیز از اقدامات مهم خواجه نصیر در آن عصر است.

خواجه نصیرالدین طوسی علاوه بر اقدامات مؤثر فوق، در تغییر و تحول شالوده‌های فکری و مذهبی مغولان و دور شدن آنان از آیین‌های خرافه‌پرستی و روی آوردن به دین مبین اسلام نقش اساسی داشت؛ سلطان احمد تکودار، فرزند هلاکو اولین خان مغول بود که رسماً آیین اسلام را پذیرفت و سلطان محمد خدابنده (الجایتو) توسط شاگرد خواجه، علامه حلی به مذهب تشیع درآمد (ابن بطوطه، 1559: 401) و همه جا یرلیغ (فرمان) صادر کرد و مغولان را به پذیرش آیین تشیع دعوت نمود. علاوه بر آن، سکه‌های منقوش به نام ائمه اطهار را ضرب و منتشر ساخت (اقبال آشتیانی، 1364: 259) در این مقاله به چگونگی و دلایل و مصادیق تعامل خواجه با حاکمیت مغولان و نقش سرنوشت‌ساز او در یکی از حساس‌ترین شرایط تاریخی و سیاسی جهان اسلام خواهیم پرداخت.

خواجه نصیر به دلیل تولد در شهر طوس (597 هـ.ق.) به طوسی مشهور گشت. بنابر گزارش شوشتری، اولین مدرس او پدرش خواجه محمد بن الحسن (از محدثین و فقهای شیعه) بود (شوشتری، 1376: 2/205). وی پس از گذراندن مقدمات علوم عربی و ریاضی در نیشابور اقامت کرد. فلسفه را از فریدالدین داماد آموخت. قطب‌الدین مصری استاد دیگر او در علوم عقلی بود. او نزد کمال‌الدین بن یونس مصری به تکمیل معلومات ریاضی خود پرداخت (رضوی، 1334: 2).

با وجود پرآوازه بودن چهره علمی خواجه نصیر، تاکنون تحقیق جامعی درباره اندیشه و عملکرد سیاسی خواجه صورت نگرفته است. وی در علوم مختلف؛ فلسفه، کلام، نجوم، منطق و اخلاق دانشمندی برجسته و موفق بود؛ اما در مواجهه با حادثه عظیم تهاجم مغولان به گونه‌ای عمل نمود که از سویی ستایش دسته‌ای و از طرف دیگر، انتقاد و انزجار افرادی را علیه خود و شیعیان برانگیخت.

برای پی بردن به ژرفای موضوع باید رفتار خواجه و تعامل وی با مغولان را در چارچوب رفتار فقیهان و مفتیان آن روزگار با پیشامدهای مذکور سنجد و داوری نمود. از این رو، به بررسی رفتار سیاسی علمای عصر خواجه می‌پردازیم.

میرخواند، صاحب روضه‌الصفاء هجوم مغولان به دیار اسلامی را به دعوت ناصر خلیفه عباسی می‌داند؛ زیرا وی در پی دفع و حذف رقیب خود سلطان محمد خوارزمشاه بود (میرخواند، 1338: 5/88). خلیفه به توصیه و خیرخواهی دوران‌دیشان دربار توجه نکرد. آنان پیش‌بینی می‌کردند که در صورت سقوط حکومت سلطان محمد خوارزمشاه، مغولان بدون هیچ مانعی بغداد را هم درهم خواهند کوفت (همان، 79)، اما خلیفه پاسخ داد «... تا پنجاه سال دیگر ایشان در ممالک اسلام اقتدار نیابند و بالفعل بنای صورت و صولت محمد خوارزمشاه انهدام پذیرد.» (همان-جا). همان نویسنده، فتح بغداد و فروپاشی خلافت عباسی را مأموریتی از پیش تعیین شده برای هلاکو می‌داند که به فرمان بردارش منکوقاآن انجام پذیرفت (همان، ص 2/70 و خواندمیر؛ 1333: جزء اول، 3/94).

پایان حیات خلافت عباسی بغداد مهم‌ترین حلقه از سلسله عملیات مغولان به حساب می‌آید که پیش‌تر توسط چنگیز وصیت شده بود. ابن اثیر نامه‌نگاری خلیفه عباسی با چنگیز را برای حمله به قلمرو خوارزمشاه پذیرفته و افزوده است: «این گناه بزرگی بود که در برابرش هر گناه بزرگی کوچک شمرده می‌شود.» (ابن اثیر: ص 27/8). بدین ترتیب، نهادهای قدرت (خلیفه - سلطان) که می‌توانستند با کمک یکدیگر مانع سیل مغولان شوند با دسیسه و نیرنگ همدیگر را خنثی و نابود ساختند. در این میان، بررسی نقش نهاد دین و چگونگی تعامل آن با رخدادهای عظیم تهاجم مغول مهم‌ترین پرسش تاریخی در این ماجرا خواهد بود.

علماء و تهاجم مغول

آنچه در منابع تاریخی به چشم می‌خورد، وجود دسته‌ای از علما در شهرهای مختلف است که طبق رویه کلی در برابر هجوم کفر، فتوای جهاد و مقاومت صادر کردند و اغلب آنان در صف جهادگران به شهادت رسیدند. شیخ نجم‌الدین کبری، عارف مشهور در هنگام محاصره شهر جرجانیه توسط جوجی فرزند چنگیز، بر اثر مقاومت به قتل رسید. قبل از آن مغولان از وی خواستند که خود و خاندانش شهر را ترک کنند تا گزندی به آنان نرسد، اما وی نپذیرفت و فتوا

داد: «قوموا علی اسم الله فقاتلوا فی سبیل الله»؛ به نام خدا قیام کنید و در راه خدا بجنگید (میرخواند، 1338: 166/5).

در بخارا نیز امام رکن الدین امامزاده و فرزندش و قاضی شهر بدرالدین خان همراه مردم ماندند و به قتل رسیدند. فقیه شهر همدان نیز در جهاد کفر به قتل رسید (ابن اثیر، 1551: 144 و 174 و 26/175). شیخ شهاب الدین خیوقی از فقها و مدرسان نامدار خوارزم در آغاز حمله مغول پیشنهاد فراخوان نیروهای مردمی را به سلطان محمد داد، اما او نپذیرفت و سرانجام، وی نیز در پی تعقیب مغولان در شهر نساء به قتل رسید (زیدری نسوی، 1384: 71، 78).

کارنامه علمای گروه اول نشان می دهد که شرایط تاریخی ایران به گونه ای بود که مقاومت و ایستادگی در برابر ارباب جنگی مهاجمین و سیل بنیان کن مغولان با دستان خالی جواب نمی داد، باید برای حفظ جان مردم و میراث اسلامی تدابیر دیگری پی ریزی می شد. به ویژه که مغولان در برابر مقاومت شهرها، بی رحمی زیادی از خود نشان می دادند و طبق اصول جنگاوری تنها به اظهار ایلی آرام می گرفتند و حملات را متوقف می ساختند (رشیدالدین، 1556: 1/554).

از اینجا به بعد، با گروه دومی روبرو هستیم که چاره را در نزدیک شدن و اظهار ایلی یافتند تا از آن طریق شهرها و مردم بی گناه از کشتار و تخریب مصون و محفوظ بمانند. در بخارا پس از آن که سپاهیان سلطان محمد از پیش پای مغولان گریختند و شهر از جنگاوران خالی شد، به ناچار بدرالدین خان، قاضی شهر نزد چنگیز خان امان خواست. «... روز سه شنبه، چهارم ذی - الحجه سال 616، همین که چنگیز خان به مردم بخارا امان داد دروازه های شهر گشوده شد، کافران وارد بخارا شدند و متعرض هیچ کسی نگردیدند.» (ابن اثیر، 1551: 26/144).

در شهر سرخس نیز مردم به صلاح دید قاضی خود شمس الدین چنین کردند و شحنة مغولان را پذیرفتند (جوینی، 1575: 1/121). در هرات، در حالی که بر اثر کشتن نماینده تولی، فرزند چنگیز، بیم قتل عام عمومی مردم می رفت، مردم با وساطت علمای شهر از مرگ گریختند (خواندمیر، 1333: 22؛ هروی، 1383: 183).

مسلمانان شرایط هولناکی داشتند. از یاری و مساعدت خلیفه خبری نبود و سپاهیان نیز فرار را بر قرار ترجیح می دادند. ابن اثیر به نیروی الهی می اندیشید: «... خدا یار و یاور اسلام و مسلمانان

باشد؛ زیرا هیچ کس نیست که یار و یاور مسلمانان باشد و از اسلام نگهداری و پشتیبانی کند.» (ابن اثیر، 1551: 26/130). در حالی که عده‌ای از علما در اندیشهٔ ممانعت از گسترش فتنه و راه علاج بودند، عدهٔ دیگری فکر انتقام رقیبان مذهبی خود را در سر می‌پروراندند. چند شهر ایران به دلیل سعایت‌خواهی جمعی از روحانیون قتل عام و تخریب شدند.

در دامغان، قاضی شافعی‌مذهب شهر مغولان را به کشتار حنفی مذهب‌ان فتوا داد (خواندمیر، 1333: 32 و 33) و در ری قاضی شافعی به تکرار این عمل اقدام نمود و مغولان هر دو دسته (حنفی و شافعی) را از دم تیغ گذراندند. به روایت تاریخ و صاف، در این حادثه 100000 نفر به قتل رسیدند (آیتی، 1346: 322). در شهر قم این بار علمای اهل تسنن علیه شیعیان شهر فتوا دادند و آنان را رافضی‌مذهب و مستحق قتل دانستند: «قتل اهل قم به سبب آن که رافضی‌مذهب‌اند، عین صواب و مستلزم ثواب است و آن ساده لوح فرمود، تا مجموع ارباب قم و نواحی آن‌را به تیغ بگذرانیدند و عیال و اطفال ایشان را به اسیری گرفتند.» (میر خواند، 1553: 5/98).

از آنچه گذشت، می‌توان دریافت؛ نخست، در برابر سیل بنیان‌کن مغولان بخشی از نهاد دین و علما به یاری مردم شتافتند، در حالی که خلیفه و سلطان زمینه‌ساز و مشوق حملات آنان بودند. دوم، در میان علما دو گروه دردمندانه یکی راه مقاومت مسلحانه را در پیش گرفت، اما نتیجه‌ای حاصل نشد و دومی برای آرام کردن ارباب جنگی و آسیب کمتر مجبور به اطاعت از حکام مغول گشت، تا بدین ترتیب، جان مردم در امان ماند. تعارض موضع‌گیری‌های عالمان نشانگر عمق اختلاف و کینهٔ مذهبی و فروپاشی تفکر امت اسلامی در درون جامعه است.

با حملهٔ هلاکو به ایران و دستور فتح بغداد و مناطق غربی و حاکمیت مطلق مغول بر بخشی از جهان اسلام، لزوم برخورد جدید علمای اسلام پیش‌بینی می‌شد؛ اندیشه و رفتاری که در پرتو آن نه تنها مانع از آسیب بیشتر به مسلمین شود، بلکه با نفوذ به ساختار حکومتی مغولان و تسلیم آنان در برابر اندیشه اسلامی راه جدیدی برای پیشرفت تمدن اسلامی گشوده گردد. مواضع و عملکرد خواجه نصیرالدین طوسی را باید در این راستا مطالعه و جستجو کرد.

آغاز رویایی خواجه نصیرالدین طوسی

اولین تماس خواجه با مغولان، هنگام حصر اسماعیلیه در قلعه الموت روی داد؛ در حالی که نصیرالدین طوسی بیش از 18 سال در نزد آنان به سر برده بود و انحرافات آنان را از نزدیک شاهد بود و از خداوند آزادی خود را طلب می نمود (نصیرالدین طوسی، 1300: 34-35)، در پی نزدیک شدن هلاکو به قلعه میمون دژ، راهکار را تسلیم مسالمت آمیز رهبران قلعه می دید؛ زیرا از این طریق جان صدها دانشمند و کتابخانه عظیم الموت حفظ می شد (خواجه رشیدالدین، 1362: 2/992). از سوی دیگر، آوازه خواجه نصیر به عنوان ستاره شناس به دربار منکوقاآن رسیده بود و وی از هلاکو خواسته بود که هنگام فتح الموت و آزادی خواجه نصیر از وی در تأسیس رصدخانه استفاده کند (همان، 818).

نگاه مثبت حکام مغول به خواجه نصیر (به دلیل دانش ستاره شناسی وی) از یک سو و خطراتی که حوزه اسلام را تهدید می کرد، او را ملزم می ساخت که در آن شرایط حساس به نقش تاریخی خود توجه کامل نشان دهد. هلاکو در پی آزادی خواجه نصیر وی را از مشاوران و ملازمان خود قرار داد (رشیدالدین، 1362: 2/666؛ میرخواند، 1338: 8/233).

با وجود آن که بعضی از مورخین سنی و شیعه نقشه حمله به بغداد را به خواجه نصیرالدین نسبت داده اند، باید گفت، بنابر منابع اولیه حمله به بغداد، امری محتوم و از جانب حکام مغول قبل از آزادی نصیرالدین، ترسیم شده بود.

جملاتی از این دست ساده اندیشی است؛ «... هلاکو بعد از مهم اسماعیلیان به تشخیص خواجه نصیرالدین طوسی عازم دارالاسلام بغداد شد.» (خواند میر، 1333: 4/255) یا «چون خواجه تعصب مستعصم را در مذهب تسنن می دانست و آزار شیعیان را شنیده بود، هلاکو را به فتح بغداد برانگیخت.» (شوشتری، 1575: 2/205) را مبنا و انگیزه حمله مغول بدون نقشه قبلی در نظر گرفته شود؛ زیرا حادثه ای به آن بزرگی و خطرپذیری نمی توانست بر مبنای خواست خواجه نصیر شکل گیرد.

در میان منابع اولیه یعنی کتاب هایی که در زمان حمله مغول به رشته تحریر درآمده است همچون طبقات ناصری نوشته منہاج سراج جوزجانی (658هـ.ق.) و یا تاریخ مختصرالدول ابن

العبری (681 هـ.ق.) و یا کتاب الحوادث الجامعه نوشته ابن الفوطی (657 هـ.ق.) هیچ اشاره‌ای به نقش خواجه نصیر در حمله به بغداد نشده است (حائری، 1368: 110). در کتاب جهانگشا فصلی تحت عنوان «کیفیت واقعه بغداد» به قلم خواجه نصیرالدین از او تنها به عنوان ناظر گزارشی از چگونگی فتح بغداد به چشم می‌خورد و نقش سیاسی و تحریکی خواجه دیده نمی‌شود (عطا ملک جوینی، 1575: 280-191/3).

خواجه نصیرالدین و خلیفه عباسی

اولین فردی که به نقش خواجه در فتح بغداد اشاره دارد، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، وزیر ایلخانان مغول است که کتاب خود را (جامع التواریخ) چند دهه پس از سقوط بغداد در اوایل قرن هشتم آغاز کرد. وی در آن کتاب به هم‌نوایی و همدلی خواجه نصیر با هلاکو اشاره کرده است نه نقشه خواجه نصیر برای یورش مغولان به بغداد (حائری، 1368: 111-116). موضوع هم‌نوایی خواجه نصیر را با هدف از پیش تعیین شده مغولان (فتح بغداد) می‌توان به دلایلی پذیرفت: 1. موضوع ظلم و فساد خلافت عباسی که پس از 5 قرن به انتهای خود رسیده بود و فروپاشی آن حتمی و قریب‌الوقوع به نظر می‌رسید (ابن العبری، 1864: 330؛ ابن طقطقی، 1300: 446). 2. برخورد مستعصم، آخرین خلیفه عباسی با شیعیان و علمای آنان و به‌خصوص داستان به اسارت درآوردن شیعیان محله کرخ بغداد (میرخواند، 1338: 37-236/5). 8. از همه مهم‌تر، تأثیر خواجه بر کنترل بحران سقوط خلافت و جلوگیری از صدمات و آسیب‌های بزرگ‌تر و تدبیر جایگزین نمودن ساختار جدید با شالوده‌های اسلامی.

در بیان فساد و ظلم خلیفه و ناکارآمدی وی تمامی مورخین سنی و شیعه بیان مشترکی دارند (ابن طقطقی، همان، 90؛ شوشتری، 1575: 222/2).

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، مواضع علمای شیعه مقیم شهر حله در برابر حوادث مذکور است. حله در هجده فرسنگی بغداد قرار داشت (مستوفی، 1362: 36). در آن مقطع، علمای معروفی همچون ابن طاوس محقق حلی و علامه حلی در آن شهر می‌زیستند. بنابر روایت تاریخ و صاف، علمای حله هنگام محاصره بغداد، رسولانی نزد هلاکو فرستاده و اظهار ایلی

کردند (وصاف، 1341: 36). شرح این قضیه در روضات الجنات از قول علامه حلی به صورت مبسوط آمده است (خوانساری: 1405: 8/525-46). علمای حله از رفتار خلافت و مستعصم منزجر و بر اساس خطبه «زوراء» منسوب به علی (ع) سقوط بغداد به دست مغولان را پیش‌بینی می‌کردند (همان‌جا). ظاهراً هماهنگی بین خواجه‌نصیر و علمای حله برقرار بوده و خواجه در همان ایام سفری به حله داشته است (همان‌جا، ج 8: 545).

هنگامی که حسام‌الدین منجم هلاکو را بنا به شش دلیل از قصد نابودی خلیفه حذر داشته و پیش‌بینی کرده بود در صورت قتل خلیفه و براندازی وی «اول آنکه همه اسبان بمیرند و لشکریان بیمار شوند؛ دوم آنکه آفتاب بر نیاید؛ سوم آنکه باران نبارد؛ چهارم باد صرصر برخیزد و جان بر زلزله خراب شود؛ پنجم نبات از زمین نروید؛ ششم آنکه پادشاه بزرگی در آن سال وفات کند.» (رشیدالدین، 1362: 707-2/766)، خواجه در جواب پرسش هلاکو پیرامون موضوع گفته بود. «... بسیاری از صحابه کبار شهید شده‌اند و هیچ فسادى ظاهر نشده و اگر گویند خاصیت عباسیان است، از خراسان طاهر مأمون بیامد و برادرش محمد امین را بکشت، و متوکل را پسرش به اتفاق امرا بکشت، منتصر و معتضد را امرا و غلامان بکشتند و علی هذا چند خلیفه دیگر بر دست هر کس به قتل آمدند و خللی ظاهر نگشت.» (همان، میرخواند، 1338: 5/250). نصیرالدین سقوط خلیفه را قطعی می‌پنداشت و به فکر فردای سقوط بود.

طبق گزارش مورخین، هنگام محاصره بغداد تلاش هلاکو بر عدم کشتار و خونریزی بود. طبق نص قدیمی به‌جا مانده در آن ماجرا، هلاکو دستور داد امان‌نامه‌هایی به‌وسیله تیر به سوی شهر پرتاب شود و در آن تأکید شده بود: «رؤسا و پیشوایان علوی‌ها و دانشمندان و خلاصه، کلیه کسانی که با مغول نمی‌جنگند، در امان می‌باشند.» (ابن العبر، 1364: 347-348). در این عملیات، اگرچه نام خواجه‌نصیر به چشم نمی‌خورد، مصونیت علویان و دانشمندان ذهن را به هماهنگی بین خواجه و هلاکو نزدیک می‌سازد.

هنگامی که خلیفه در مخفیگاه خود پنهان بود، هلاکو خواجه‌نصیر را واسطه پیام‌رسانی بین خود و او قرار داد. در این مرحله تلاش خواجه این بود که خلیفه با هزینه کم تسلیم شود (رشیدالدین فضل‌الله، 1302: 2/711). در حادثه‌ای دیگر، به‌خوبی، نقش خواجه‌نصیر در

جلوگیری از کشتار مردم بغداد دیده می‌شود؛ در اثنای جنگ حاکم در بغداد، ناگهان یکی از فرماندهان مغول به نام هندوی بیتکجی توسط مدافعین بر اثر پرتاب تیر به قتل رسید. قتل این فرمانده چنان هلاکو را بی‌تاب کرد که بلافاصله فرمان حمله گسترده به بغداد را صادر کرد، اما خواجه‌نصیر به او قبولاند که مردم شهر می‌توانند از دروازه حلب و از پناه وی بیرون روند؛ «در اثنای این حکایت، تیری بر چشم هندوی بیتکجی آمد که از اکابر امرا بود. هلاکوخان عظیم خشم گرفت و در استخلاص بغداد تعجیل نمود و خواجه نصیرالدین را فرمود تا مقام بر در دروازه حلب برده جهت امان مردم و آغاز بیرون آمدن مردم شهر کردند.» (همان، 712). از گزارش مورخین چنین بر می‌آید که نگاه خواجه‌نصیر به بحران عظیم پیش آمده یک نگاه انسان‌دوستانه و فراتر از پیروان مذاهب رایج بود.

در بغداد جمعیت اصلی شهر سنی‌ها بودند، پس از آن شیعیان و مسیحیان نیز در اقلیت به سر می‌بردند، با وجود این، خواجه به کل مردم امان می‌داد. وجود خواجه‌نصیر بر دروازه حلب موجب گشت که مردم عادی عموماً از شهر خارج شوند و کشتار کمتری رخ دهد عموم مورخین مدت جنگ در بغداد را یک هفته ذکر کرده اند. اما حمدالله مستوفی که یک قرن بعد از بغداد دیدن کرده است، از یک سو طول جنگ را 40 روز گزارش کرده و بیش از 800000 کشته از مردم را ثبت کرده است (مستوفی، 1562: 399) و از سوی دیگر، در کتاب جغرافیای خود، بغداد سده پس از حمله مغول را یکی از زیباترین شهرهای اسلامی توصیف می‌کند (مستوفی، 1362: 34-35) و این دو مطلب متناقض به نظر می‌رسد.

در نوشته خواجه نصیر (کیفیت واقعه بغداد) ذیل کتاب جهانگشاه، مطلبی حاکی از قتل عام مردم به چشم نمی‌خورد، اما غارت شهر بغداد با بیرون رفتن مردم به دستور هلاکو انجام شده که پس از یک هفته دستور توقف آن صادر شده است؛ «چون از غارت فارغ شدند، بعد از یک هفته اهل شهر را امان دادند و غنیمت‌ها جمع کردند و چهاردهم صفر پادشاه از در شهر کوچ کرد.» (عطاالملک جوینی، 1373: 291-200/8). بدیهی است سربازان مغول که از جنگ‌های طولانی به ستوه آمده و از سوی دیگر، آوازه شهر افسانه‌ای بغداد و ثروت انبوه آن را شنیده بودند، اگر به عدم کشتار تن می‌دادند به غارت و تخریب نکردن تن نمی‌دادند. با این حال، وجود

خواجه نصیر و سایر علمای امان‌خواه، قتل و غارت شهر را به میزان زیادی کاهش داد. یکصد سال بعد ابن بطوطه از بغداد «معمور و آباد» دیدن کرده و از آن تعریف و تمجید فراوان نموده است (ابن بطوطه، 1559: ج 1، 440-444). این مطلب نشان می‌دهد وسعت تخریب در حمله مغول به اندازه‌ای نبوده که مورخین مخالف شیعه بیان داشته‌اند.

اقدامات خواجه در تصرف بغداد

شفاعت و حفاظت از جان علما و دانشمندان یکی از اقدامات مهم و کارساز خواجه نصیر در بغداد بود. باید در نظر داشت که در بغداد، مرکز خلافت پانصدساله عباسیان، صدها تن از دانشمندان شاخه‌های مختلف علوم زندگی می‌کردند. در این باره دو نکته تأمل‌برانگیز به چشم می‌خورد: نخست آنکه، چرا آنان با بودن این همه دانشمند در دفاع از خلافت فتوای جهاد و مقاومت صادر نکردند؟ در هیچ‌یک از منابع این موضوع دیده نمی‌شود. دوم، مغولان هیچ‌گونه قتل و مجازاتی در مورد دانشمندان مرتکب نشده‌اند. در مورد با مطلب اول باید گفت که خلیفه هنگام تهاجم مشروعیت خود را نزد بخشی از فقها و دانشمندان از دست داده بود و درباره مطلب دوم، نقش خواجه نصیر در حفاظت از جان آن‌ها مورد توجه بوده است.

درباره دستگیری ابن ابی‌الحدید، شارح معروف نهج‌البلاغه و برادرش، موفق‌الدین موضوع وساطت خواجه نصیر در نجات آنان به چشم می‌خورد (رضوی، 1336: 17). در بین متون شیعی از قاضی نورالله مطلبی به اغراق اشاره شده است: «یکصد و پنجاه دانشمند را از اهل سنت که فتوا به قتل و غارت اهل کربلا داده بودند به یاسا رسانیدند.» (شوشتری، 1575: 2/222). نخست باید گفت، مطلب بالا تنها در مجالس المؤمنین اشاره شده و سایر منابع آن را ذکر نکرده‌اند. بعضی از روایت‌های شوشتری به دلیل تعصب شیعی او در مظان تردید یا ناگفتنی تلقی گردیده است. دوم اینکه، یکصد و پنجاه دانشمند سنی هیچ‌گاه فتوا به قتل جمعیتی مسلمان نمی‌دهد، موضوع باید جزئیات دیگری داشته باشد، یا عدد مذکور مبالغه‌آمیز است. از سوی دیگر، صاحب جامع‌التواریخ اشاره می‌کند: «قریب صد دانشمند معتبر را که از تلامذه استادالبشر خواجه نصیرالدین طوسی: رحمه‌الله که ملازم درگاه بودند، از انعام عام بهره‌مند گردانید.» (رشیدالدین، 1362: 2/744).

مطلب اخیر نشان می‌دهد که چگونه با تدبیر خواجه‌نصیر، نه تنها دانشمندان زیادی از خطر مرگ و نیستی رهانیده شدند، بلکه در مقام و منزلت علمی، جایگاه شایسته داشته و حکومت به آن‌ها احترام می‌گذاشت. از اقدامات دیگر خواجه‌نصیر، مشورت دادن به هلاکو برای سپردن حکومت بغداد به وزیر شیعه، ابن علقمی است. «از طرفی، وزیر سعید خواجه نصیرالدین طوسی محمد طوسی قدس‌الله روحه نیز ابن علقمی را چنانکه باید نزد سلطان معرفی کرد؛ چون بغداد گشوده شد، سلطان امور آن‌را به ابن علقمی و علی بهادر شحنة شهر سپرد.» (ابن طقطقی، 1300: 433-252). کاری که خواجه‌نصیر در این خصوص کرد، تکمیل حلقات مسئولیتی بود که در مواجهه مسلمانان با مغولان باید انجام دهد. بغداد سقوط کرده و تحقیر شده می‌بایست احیا می‌گردید؛ به طوری که پس از یک قرن، ابن بطوطه و حمدالله مستوفی آن را از معمورترین شهرهای اسلام توصیف نمودند (صفحات پیشین).

نقش دیوانی و کارگزاری خواجه نصیر

با تصرف بغداد، امور مالی و ثروت‌های به‌جا مانده و املاک خالصه و موقوفات فراوان بایستی مدیریت و رتق و فتق می‌شد. در اینجا گام دیگری از خواجه‌نصیر ملاحظه می‌شود. مسئولیت اداره مالی و اقتصادی مناطق وسیع مفتوحه به خواجه‌نصیر سپرده شد (ابن العبری، 1364 : 381). مغولان جنگاورانی بودند که هیچ قانون و مقرراتی در حفظ و اداره متصرفات خود نداشتند. آنان با شهرنشینی و فرهنگ متعالی مسلمین بیگانه بودند. از این‌رو، وجود خواجه‌نصیر و دانشمندان مسلمان در آن شرایط حساس تاریخی به مثابه منجیان جهان اسلام بسیار معتتم بود (مزاوی، 1363: 92).

پس از انتخاب مراغه به عنوان پایتخت و مرکز حکومت مغولان توسط هلاکو، اولین اقدام اساسی و بنیادین خواجه نصیر، تأسیس رصدخانه و دانشگاه بزرگ در آنجا بود (میر خواند، ج 5: 454). نزدیک به چهار هزار کتاب از بغداد و سایر مناطق تصرف شده به مراغه منتقل شد (عبدالله نعمه، 1550: 504).

افزون بر آن، خواجه نصیر بیش از صدها دانشمند را که از ترس تیغ مغولان متواری و مخفی شده بودند و در پناه خود و در مراغه جای داد. نگاهی به فهرست آنان نشان می‌دهد که شاخه‌ها و تخصص‌های مختلف دانشمندان گرد خواجه جمع شده و ماهانه مستمری دریافت می‌کردند (خوانساری، 1405: 37-7/236 و عبدالله نعمه، 1550: 4، 3) بدین ترتیب، مراغه، یکی از مراکز بزرگ علمی در جهان اسلام شد. به توصیه خواجه نصیر و به دستور هلاکو، فخرالدین لقمان بن عبدالله مراغی به سرزمین‌های عربی رفت تا علمایی را که از ترس مغولان متواری شده بودند به مراغه فراخواند (نعمه، 1550: 304). به نظر می‌رسد از نظر خواجه، تأسیس رصدخانه مراغه فرع بر تأسیس مجتمع عظیم فرهنگی - علمی در آن مکان بوده است؛ زیرا خواجه که علاقه مغولان را به علم نجوم و رصد می‌دانست، به آن بهانه اقدام به تأسیس مرکز بزرگ علمی و جمع‌آوری دانشمندان کرد که از ترس جان خود گریخته بودند و از این طریق انسداد علمی - فرهنگی در جهان اسلام را، که با یورش مغولان پیش آمده بود، بر طرف ساخت. در حالی که هلاکو در سال 663ق و در سن 48 سالگی درگذشت، جانشین وی اباقاخان با توصیه خواجه نصیر بر تخت نشست. به گفته میرخواند، اباقاخان تمایل به حکومت نداشته است، اما خواجه نصیر همراه با پندنامه (بخوانید منشور حکومت) وی را به پذیرش امارت توصیه و تشویق نمود (میرخواند، 1338: 273|276).

در زمان او، خواجه نصیر از همان منزلت گذشته برخوردار بود و به روایتی کار رصدخانه در زمان او به پایان رسید (میرخواند، 1338: 33) وفات خواجه نصیر روز 18 ذی‌الحجه 672 اتفاق افتاد (رضوی، 1338: 36). وی در حالی سر در نقاب خاک کشید که بر اثر تدابیر او در دورانی که مشاور هولاکو و اباقاخان بود، مغولان سرکش نه تنها آرام شدند، بلکه با تکیه بر مدیران دانشمند و مسلمان به اداره کشور ایران پرداختند و وزارت این قلمرو وسیع پس از سیف‌الدین بیتکچی به شمس‌الدین محمد جوینی، برادر کوچک‌تر عطاملک جوینی سپرده شد. عطاملک به نیابت بغداد نشست. وزارت خراسان به خواجه عزالدین طاهر و بعد از او به پسرش خواجه وجیه‌الدین واگذار گردید. حکومت فارس به اولاد اتابک ابوبکر سپرده شد. تبریز به ملک صدرالدین و

اصفهان و ولایت عراق عجم به خواجه بهاءالدین و قزوین و مناطق اطراف به افتخارالدین قزوینی سپرده شد (رشیدالدین، 1362: 44-743/2).

با حضور حکام مسلمان، یاسای چنگیز به تدریج فراموش شد و احکام و مقررات اسلامی جایگزین آن گردید. اگر روایت خواجه رشیدالدین فضل‌الله را بپذیریم، «اباخان با صلاح‌دید خواجه به رتق و فتق امور می‌پرداخت.» (همان‌جا). آن‌گاه نقش خواجه در تحول ساختاری حکومت مغولان را بهتر می‌توان درک کرد. بعد از آقاخان برادرش تکودار به تخت نشست (681 هـ.ق). وی اولین ایلخان مغول است که رسماً آیین اسلام را پذیرفت و به سلطان احمد تکودار ملقب گشت. وی بلافاصله نامه‌هایی به علمای بغداد و سایر بلاد فرستاد و تغییر مذهب خود را به اطلاع آنان رسانید؛ به طوری که مسلمانان از شنیدن آن بسیار شاد شدند (نوایی، 1364: 40).

مسیر مسلمان شدن حکام مغول بعد از حادثه بزرگ اسلام آوردن غازان همچنان پیش رفت تا اینکه در زمان الجایتو (716-703 هـ.ق.) و در حالی که ریاست حوزه‌های علمی شیعیان در عراق بر عهده علامه حلی شاگرد خواجه‌نصیر بود، بر اثر مناظرات پی‌درپی بین علمای شیعه و سنی سرانجام، الجایتو برای مدتی آیین تشیع را پذیرفت و نام خود را به سلطان محمد خدابنده تغییر داد و پس از آن دستور داد خطبه و سکه به نام دوازده امام معصوم صادر کردند (مزاوی، 1363: 91-93؛ خوانساری، 1405؛ 7/454).

تحولات حاصل شده در فضای مذهبی و فرهنگی ایران موجب گشت مذهب تشیع با عبور از موانعی که پیش‌تر خلافت ایجاد کرده بود، به تدریج، قدرت خود را بازیابد. از آن پس، در نقاط مختلف ایران شاهد شکل‌گیری قدرت و حکومت شیعیان هستیم؛ به طوری که در خراسان سربداران و در مازندران، سادات مرعشی و در گیلان، سادات آل کیا به حکومت رسیدند. سرانجام، مجموعه حرکت‌هایی که در طول سه قرن و با پرچمداری خواجه‌نصیر پدید آمده بود، به تأسیس اولین دولت ملی و شیعی یعنی دولت صفویه در ایران منجر شد.

نتیجه‌گیری

در طول چند دهه تهاجم مغول به جهان اسلام، علما و رهبران مذهبی برای مهار هجوم کفار مغول چندین روش و رویکرد از خود نشان دادند. البته این روش‌ها از هماهنگی خاصی با هم نداشتند. هم‌زمانی برخی از این سه رویکرد تفاوت دیدگاه حاکم بر جامعه اسلامی و کاهش نفوذ خلافت را در ایجاد همگرایی بین مسلمانان نشان می‌داد. برخی فتوای جهاد مسلحانه دادند، در برابر یورش بی‌رحمانه طرفی نبسته و به شهادت رسیدند. این روش، آتش کینه و قدرت تخریب و کشتار مغولان را افزون‌تر ساخت.

در همان ایام، دسته دیگری از علما، از روی اضطرار، به مغولان نزدیک شدند و اظهار ایلی کرده و از این طریق از مردم و شهرهای بی‌دفاع صیانت نمودند. اما با نزدیک شدن مهاجمین به مرکز خلافت (بغداد)، بیم از دست رفتن میراث عظیم اسلامی، دانشمندان مسلمان را بر آن داشت تا با ژرف‌نگری به قضایای پیش آمده به تکاپوی بیشتری برخاسته و با نفوذ به ساختار حکومتی آنان نه تنها بحران را مهار بکنند، بلکه با تلاش مضاعف مغولان را تسلیم فرهنگ و اندیشه اسلامی ساخته و از این طریق به بازسازی مناطق جنگ‌زده و مردمان افسرده همت گمارند. پیشاهنگ این حرکت عظیم، خواجه نصیرالدین طوسی است.

گزارش منابع نسبتاً متأخر از نقش خواجه در حمله مغول به بغداد، اصالت و اهمیت زیادی ندارد. ترک بیش از نیست از نقش محوری خواجه نصیر در تشویق مغولان که با قرار گرفتن در جایگاه مشاور ایلخان مغول توانست خدمات ارزنده‌ای در حفظ و نگهداری میراث اسلامی به انجام رساند.

منابع

ابن اثیر . (1351). *الکامل فی التاریخ*. ترجمه عباس خلیلی. تهران: موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

ابن العبری . (1364). *تاریخ مختصرالدول*. ترجمه محمدعلی تاج‌پور و حشمت‌الله ریاضی. انتشارات اطلاعات

ابن بطوطه. (1363). *سفرنامه ابن بطوطه*. ترجمه محمد علی موحد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر.

- ابن طقطقی. (1300). *تاریخ فخری*. ترجمه محمد گلپایگانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر. اقبال. (1364). *تاریخ مفصل ایران*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- اقبال، عباس. (1364). *تاریخ مغول*. تهران: امیر کبیر.
- آیتی، عبدالمحمد. (1346). *تحریر تاریخ و صاف*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگیان ایران.
- بیانی، شیرین. (1371). *دین و دولت در ایران عهد مغول*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حائری، عبدالهادی. (1368). *ایران و جهان اسلام*. مشهد: آستان قدس رضوی.
- خواجه رشیدالدین فضل‌الله. (1362). *جامع التواریخ*. به کوشش دانش پژوه و مدرس. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خواندمیر. (1333). *حبیب‌السیر*. زیر نظر دبیرسیاقی. تهران: کتابفروشی خیام.
- خوانساری، سید محمد باقر (1405). *روضات الجنات*. ترجمه محمد باقر ساعدی. تهران: اسلامیه.
- رضوی، مدرس. (1336). *احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی*. تهران: دانشگاه تهران.
- زیدری نسوی، شهاب‌الدین. (1384). *سیرت جلال‌الدین منکبرنی*. به تصحیح مجتبی مینوی. تهران: علمی فرهنگی.
- شبانکاره‌ای. (1363) *مجمع‌الانساب*. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیر کبیر.
- شوشتری، قاضی نورالله. (1575). *مجالس المؤمنین*. تهران: انتشارات الاسلامیه.
- عبدالله نعمه. (1550). *فلاسفه شیعه*. ترجمه جعفر غضبان. تبریز: کتابفروشی ایران.
- جوینی، عطاملک. *تاریخ جهانگشای جوینی*. به تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- مرتضوی، منوچهر. (1370). *مسائل عصر ایلخانان*. تهران: انتشارات آگاه.
- مستوفی، حمدالله. (1362). *نزهة القلوب*. به اهتمام گامی تسزنج. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- میرخواند. (1338). *روضه الصفا*. تهران: انتشارات خیام.
- میشل مزاولی. (1363). *پیدایش دولت صفویه*. ترجمه بعقوب آژند. تهران: نشر گستر.
- نصیرالدین طوسی. (1355). *اخلاق ناصری*. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: انتشارات خوارزمی.
- نوایی، عبدالحسین. (1332) *رجال حبیب‌السیر*. تهران، بنگاه ترجمه و تالیف.

هروی، سیف بن محمد بن یعقوب. (1383). **تاریخنامه هرات**. به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: اساطیر.

